



## مرثیه

هرکی به چمن میدهد صفا

گلچین روزگار امانش نمی دهد

مرگ نا بهنگام حسن ناصر مقیم شهر هانوور آلمان نه تنها خواب ز دیده و تاب ز سینه اهل بیت ربود ، داغ در جگر زد و خانه را به ماتمسرا مبدل ساخت، بلکه اهل دل را هم سوگوار ساخته، سرشک غم به دامن چکانید. ، حقیقتاً" که آقای بود تمام عیار، فرزندی بود بایاس، پدری بود فداکار، همسری بود عاشق، برادری بود دلسوز، مهربان و غمخوار، رفیقی بود وفادار، انسانی بود نیک، جوانی بود خوش سیما، کاکه، مغرور و اهل هنر ، افغانی بود وطن و مردم پرست. او کامل بود... او سلطان قلبها بود ، است و خواهد ماند.

به ابدیت پیوستن او ضایعه ایست در جمع نزدیکان و یاران، چه همچو انسانی را با ظاهر و باطن یکسان در جمع داشتن مختص در این زمانه کاریست بسا دشوار. جوانمرگ شدن حسن محبوب و عزیز به جمله شناختگان تسلیت. امید که درد و اندوه شما به نیرو و قوت مبدل گردد.

روحش شاد، جایش سبز و یادش بخیر

## الوداع

وای که ترک کردی ای حسن ما را  
در غمت سوختی جان و تن ما را  
رفتی ما را نشانده ای در سوگ  
در شطّ خون تو انجمن ما را  
خون چکد در غمت به جای سرشک  
از سر مژه در دمن ما را  
رفتی و رفت دگر بهار از ما  
شوره زد گلشن و چمن ما را

**صورت و نام و سیرت تو حسن**

**دل به تو داده مرد و زن ما را**

بی رخ شاد و چشم خندان  
خنده خشکیده در دهن ما را  
وای که یکباره گی به خاک رفتی  
تو به غربت دور از وطن ما را  
رفتی و بردی همزمان با خویش  
نور ز چشم و دم از بدن ما را  
دست تقدیر چرا به عهد بهار  
کردی پرپر تو این سمن ما را؟  
در ره دوستی و جوانمردی  
بی مثالی تو هموطن ما را  
همره و هم خیال ما بودی  
کاشکه هم بودی هم کفن ما را  
رفتی در خاک و شد چنان محسوس  
رفت به خاک برخی از بدن ما را  
جای تو بود و است به دل ما را  
یاد تو زنده ای احسن ما را  
نه کلام است ، نه لفظ دگر "خارکش"  
چو ز جمع رفته همسخن ما را

اپریل 2009

خارکش